

مکانیسم عمومی تحولات جهان و فلسفه هگل

جعفر سبحانی

اولی را قیم و ضد، دومی شمرده‌اند، در حالی که شدن در برابر «ماندن» و سکون است. که هر دو قسمی از «بودن» می‌باشند زیرا بودن همان وجود و هستی شیئی است، هر گاه وجود و بودیک پدیده، پیوسته در حال تبدیل و «تحول» باشد، حقیقت آن «شدن» ، و درغیر این صورت به شکل «ماندن» خواهد بود ، بنابراین ، شدن و ماندن در مقابل یکدیگر قرار دارند ، نه شدن و بودن . و این حقیقت در صورتی روشن ترمی گردد که بدانیم «تغییر و تبدیل» در هر چیزی مانند دگرگونی رنگ میوه درخت ، مربوط به نحوه وجود همان شیئی است، مثلاً رنگ دونوع وجود می‌تواند داشته باشد ، وجودی ثابت و ساکن، که رنگ میوه بر درخت عوض گردد ، و وجودی متغیر و دگرگون که پیوسته در حال دگرگونی باشد. بنابراین این بودن‌ها است که گاهی به صورت شدن‌ها و گاهی به ماندن‌ها تجلی می‌کند .

اشتباه دیگر این دو مکتب این است که تنها مکتب خود را، مکتب طرفدار تحول و تبدیل دانسته و دیگر مکتب‌ها را به جمود و سکون متهم ساخته

فلسفه «هگل» ، فیلسوف معروف آلمانی که در سال ۱۷۷۰ میلادی دیده به جهان گشوده و در سال ۱۸۳۱ چشم از جهان پوشید است، تار و پود فلسفه «مارکس» را تشکیل می‌دهد از این جهت آگاهی از منطق هگل در مکانیسم عمومی تحولات جهان برای درک فلسفه مارکس کاملاً ضرورت دارد .

نخستین اشتباه هگلیسم و به دنبال آن مارکسیسم این است که فلسفه خود را «شدن» و سایر فلسفه‌ها را به «بودن» متهم می‌سازند ، و پیوسته جهان و جامعه را بر اساس تحول و حرکت، بر اساس تحول و حرکت، بررسی نموده و دنیا را در مسیر تغییر و تولید دائمی می‌دانند و شعار آنان همان گفتار فیلسوف نامی «هراکلیت» است که می‌گفت **شما هیچ‌گاه در یک رودخانه دوبار آب-تنی نمی‌کنید**، زیرا در جهان چیز ثابت وجود ندارد .

آنان در این تحلیل، دو اشتباه بزرگ مرتکب شده‌اند .

۱- «شدن» را در برابر «بودن» قرار داده،

عبور از باریکه تضاد در تکامل کافی نیست؟

* توجیه تکامل از طریق قوه
و فعل در فلسفه اسلامی به نحو
میسوپی عنوان شده است..
* تحول ها و تکامل ها همیشه و
در همه جا در جهت برتری است،
یا گاهی در مسیر معکوس
قرار میگیرد؟

مرحله سوم رامی شود به سنتز «هم نهاد» وضع
مجامع، نزول و مرگ، اسم برد .

و به عبارت روشن تر : نخستین مرحله از هر
پدیده و اندیشه ای ، «تز» و نهاد آن است ،
آنگاه که در مسیر رشد و تکامل که
مخالفتی از درون آن بر می خیزد ، و می خواهد
وضع موجود را بهم بزند ، مرحله برابر نهاد و آنتی
تز آن است ، این مخالفت سبب می گردد که سر-
انجام ترکیبی در سطح بالاتر به وجود بیاید و آن
تضاد را حل کند که آن را «سنتز» و هم نهاد می نامند
آنچه مایه تحرک و جنبش می گردد و این که پایه
نخست به وسیله پایه دوم نفی گردد سپس در مرحله
سوم در ترکیبی خلاصه شود همان مسئله تضاد درونی
است که غوغائی در درون فکر و اندیشه، و حادثه
و پدیده به وجود می آورد .

نویسنده کتاب مارکس و ماركسیسم در این
مورد می نویسد : هر پدیده و اندیشه ای ، نخست
موجودیت خود را تصدیق می کند این مرحله تولد
و مرحله تز است، آنگاه در طول رشد ، مخالفتی
بر می انگیزد و ضد خود را ایجاد می کند که مرحله
آنتی تز است ، از این مبارزه فکری نهاد برتری ظهور

است و از این طریق تبلیغاتی به نفع مکتب خود
انجام داده است در حالی عقیده به حرکت، اشیاء
اعم از سطحی و یاجوهری در فلسفه اسلامی و
دیگر مکتب های فلسفی وجود دارد که از آن چشم
پوشیده اند .

دوره های سه گانه تولید ، تنازع و
ترکیب .

هگل فیلسوف معروف آلمانی، برای هر پدیده
ای اعم از خارج و ذهنی، سه دوره مشخصی قائل
است که می توان از آنها به تولد، رشد، و ترکیب
نام برد .

وی می گوید تمام اندیشه های انسانی و پدیده های
خارجی در درون خود، جوانه ای از مرگ ، یا
جوانه ای از تضاد درونی همراه دارد که بتدریج
موجبات نابودی آن را فراهم می سازد ، و همراه
با نابودی آن، اندیشه و پدیده جدیدی از آن
بر می خیزد .

نخستین مرحله از هر اندیشه و پدیده ای ،
مرحله تولید و به وجود آمدن آن است که بان «تز»
می گویند، آنگاه چیزی نمی گذرد ، در ضمن رشد،
مخالفتی از درون خود بر ضد خود بر می انگیزد که
آن را، ضدشی و آنتی تز می نامند ، سپس پس از
مبارزه شی با ضد خود ، از ترکیب آن دو، مولود
جدیدتری که همراه با مرگ پدیده و اندیشه نخست
است به وجود می آید که به آن «سنتز» می گویند بنا-
براین، از مراحل سه گانه هر پدیده و اندیشه ای
می توان، به الفاظ یاد شده در زیر نام برد .

مرحله نخست را می توان، «تز» نهاد ، وضع،
تولد خواند .

مرحله دوم را می توان «آنتی تز» «برابر نهاد»
وضع مقابل «رشد» نامید.

مکانیسم عمومی تحولات جهان و فلسفه هگل

می‌کنند که اضداد را در یک «سنتر» برتری آشتی می‌دهد (۱)

هگلیسم و به دنبال آن مارکسیسم تمام حرکت. هارانشی از تضاد درونی می‌داند، ریشه نباتات و حیوانات و یاتکامل اندیشه‌ها رابه تحریک تضاد. های داخلی توجیه می‌کند، حتی توسعه جامعه‌ها رابه همین ترتیب می‌اندیشد، تاریخ زندگی اقوام از نظر آنان پیوستگی منطقی نیروهائی است که با یکدیگر درنبرداند تانیروی بزرگتری را ظاهر سازند.

یک رشته مثال‌های توضیحی

هگل برای اثبات مثلث خود در طبیعت و فکر از طریق انقلاب وجود مطلق به وجود معید، ویا آمیختگی وجود و عدم در حرکت، وارد شده و مباحث بس پیچیده و دشواری را مطرح کرده است که بحث و گفتگو در آن‌ها برای مالزومی ندارد، ما برای توضیح مقصود از یک رشته مثال‌ها کمک می‌گیریم که خود هگل و یامارکس و لنین از آن‌ها کمک گرفته‌است و این مثال‌ها می‌تواند فرضیه مثلث هگل در تکامل پدیده‌ها و اندیشه‌ها و جامعه‌ها را برای همگان روشن سازد.

شما می‌توانید مراحل سه‌گانه، تولید و تنازع و ترکیب را در مثال‌های زیر اعم از طبیعی و فکری و اجتماعی مشاهده کنید.

۱- دانه‌ای را در دل زمین پنهان می‌سازید این همان مرحله «تزه» است، آنگاه دانه در زمین رشد، خود ساقه پیدا کرده و گل می‌دهد این همان مرحله آنتی‌تزه است، آنگاه دانه‌های جدیدی پیدا کرده، گل می‌ریزد، و ساقه می‌پوسد، و یک دانه، به‌ده مقابل و صد مقابل تبدیل می‌گردد و پدیده در سطح

۱- مارکس و مارکسیسم ص ۲۱

برتری قرار می‌گیرد این همان سنتز است و مجموعاً همان تولید زنجیری تزه-آنتی تزه- سنتز می‌باشد. مارکسیسم به پیروی از فلسفه هگل، مکانیسم عمومی تحولات جهان را از طریق تولید زنجیری یاد شده، توجیه می‌کند و یادآور می‌شود که کلیه تحول‌های جهان اعم از بی‌جان و باجان، فردی یا اجتماع یک جریان زنجیری داخلی تکراری تولید و تنازع و ترکیب دارد و هر چه هست از درون شیئی سر می‌زند، بدون آن که عامل خارجی دخالت داشته باشد.

۲- حکومت امپراتوری ناپلئون، معلول مخالفت‌هایی بود که از درون برضد حکومت سلطنتی فرانسه انجام گرفت. آنگاه عوامل رژیم حاکم، تسلیم انقلابیون شدند و حکومت انقلابی با بقایای حکومت سلطنتی ترکیب گشت حکومت امپراتوری ناپلئون را به وجود آورد.

۳- در نظام کشاورزی فئودال که همان نظام ارباب رعیتی است، پیشه‌وران و سوداگران به ثروت می‌رسند، و تدریجاً قدرت را از دست فئودال در می‌آورند، و نظام فئودالی در زمین رشد، به سرمایه‌داری تبدیل می‌گردد.

نظام سرمایه‌داری و گسترش صنایع، ضد خود را که همان کارگران و زحمت‌کشان هستند در دل خود پرورش می‌دهد و آنان را برضد خود بسیج می‌نماید، و سرانجام مرگ نظام، در زمین رشدش فرارسیده و به نظام سوسیالیستی تبدیل می‌شود.

مارکسیسم معتقد است که مالکیت انسان بر زمین و ابزار در روزگار قدیم به صورت اشتراکی بود، پس از گذشتن یک مرحله بدوی چنین مالکیتی مانع تولید شناخته شد، از این جهت الفاء گردید، آنگاه پس از طی مراحل، مالکیت اختصاصی مانع از تولید شناخته می‌شود و با آن مخالفت می‌شود

مکانیسم عمومی تحولات جهان و فلسفه هگل

در زیر به بحث و گفتگو بپردازیم .

۱- آیامبارزه تزبا «آنتی تز» سپس ترکیب آن دو در امر سومی، منطق ارسطو را درباره امتناع ضدین، متزلزل می سازد !؟ یا چنین مبارز و ترکیبی به تضاد ارسطویی ارتباط ندارد .

۲- آیا توجیه تکامل پدیده ها از این طریق ، همان توجیه تکامل از طریق قوه و فعل است که در فلسفه اسلامی به نحو مبسوط عنوان شده است ، و چنین توجیه جزاز یک نوع گرایش به نوپردازی و «کنک گوئی» سرچشمه نمی گیرد . !؟

۳- آیاتحول ها و تکامل ها همیشه و در همه جا در جهت برتری است یا گاهی در مسیر معکوس قرار می گیرد .

۴- آیا علت اساسی نشو و نما هر چیز، از درون آن و از تضاد حاکم بر آن سرچشمه می گیرد و عامل و یا عوامل خارجی در تکامل آن، دخالت کامل ندارد و خاصیت ذاتی و «ضد خود سازی» ماده است که آن را به تکامل می رساند؟ یا این که روال امور و قانون واقعی به شکل دیگر است و عبور از باریکه تضاد، در تکامل کافی نیست .

۵- آیا همه جا تکامل ها از طریق تبدیل کمیت به کیفیت است، یا این که گاهی اجتماع انبوه تکامل-های کمی ، خود یک نوع تکاملی است بدون آنکه در آن جهشی رخ دهد .

۶- آیا تضاد درونی می تواند ما را از علت فاعلی که سرخ آفرینش در دست او قرار دارد ، بی نیاز سازد و ما را به «بی خدائی جهان» دعوت کند، یا این که مبارزه تزویج آنتی تز ، کم تر از آن است که چرخ های عظیم خلقت را به گردش در آورد

۷- هرگاه جریان از آن شق دوم است، پس نقض تضاد در جریان آفرینش چیست ؟ این هایلک رشته بحث های ارزنده ای است که

می تواند پیرامون فرضیه هگل که مارکس نیز از آن پیروی می کند انجام گیرد و طرح گردد و در ضمن به دیگر نقاط قابل بحث توجه می شود .

در این صورت بشر مجدداً به مالکیت اشتراکی باز می گردد اما در شکل /عالی تر و توسعه یافته تر ، یعنی مالکیت عمومی با استفاده از فنون و کشفیات علمی و بدون ممانعت از نو فرامی رسد .

۴- در برخی از پدیده های مربوط به انسان پایه های سه گانه تولید- رشد- نزول به خوبی روشن می گردد ، مثلاً گاهی سلامتی و دارائی تن پروری و خوشگذرانی را به دنبال می آورد ، آنگاه مرحله نهائی، بیماری و فقر فرا می رسد .

۵- خانواده هائی از ملت ها، در اوج قدرت زندگی می کنند، در ضمن رشد ، عوامل کوبنده ای در دل اجتماع آنان پدیده می آید ، ناگهان ستاره اقبال آنان به افول و خاموشی می گراید .

مارکسیسم معتقد است که در مبارزه «آنتی تز» با «تز» ، تحولات و تغییرات در آغاز کار نامحسوس و کمی می باشد . و رشدتدریجاً به صورت افزایش کمی و حجمی ، صورت می گیرد و وقتی تغییرات به اوج خود رسید ، ناگهان از طریق جهش ، تغییرات کمی به کیفی تبدیل می گردد و پدیده با قیافه برتر و جدیدتری جلوه می کند و این مطلب را با زدن مثال زیر توضیح می دهد .

همان طور که آب تدریجاً گرم شود به درجه غلیان برسد، ناگهان به بخار تبدیل می شود هم چنین حکومت سرمایه داری وقتی به اوج خود رسید ناگهان با یک انقلاب درونی به حکومت سوسیالیستی تبدیل می گردد و این تحولات در اجتماع بشری جنبه اجباری و حتمی دارد .

این بود ، خلاصه نظریه هگل در وحدت تضاد که مکانیسم عمومی جهان را از این طریق توجیه می کند .

* * *

نقطه نظرهای مادر توجیه هگل

برای ارزیابی این نظریه باید در نقاط یادشده